

رابطه وسیله و هدف در مکتب حسینی

حجت الاسلام والمسلمین حسن عاشوری لنگرودی*

اشاره

پیش از ورود به بحث در باره رابطه وسیله و هدف در مکتب حسینی، یادکرد دو نکته لازم می‌نماید:

نکته اول: بشر در کارهای اختیاری خویش، در پی وصول به اهداف مورد نظر خود است که برای نیل به آن، اقدام به گزینش وسیله مناسب، ضرورت دارد. عقل و منطق حکم می‌کند که هر کاری را از راه درستش انجام دهیم؛ مثلاً برای رفتن به پشت بام و طبقه بالای ساختمان، باید از نردبان، راه‌پله یا بالابر کمک گرفت. قرآن کریم نیز بیان می‌دارد: «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»^۱ به خانه‌ها وارد شوید، از در آن‌ها. امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: هر کاری را باید از راه درست و با وسیله مناسبش انجام داد.^۲

* عضو هیأت علمی دانشگاه خوارزمی.

۱. بقره، آیه ۱۸۹.

۲. برقی، احمد بن محمد بن خالد، محاسن، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۳۰ش، ص ۲۲۴.

نکته دوم: اهداف، به خوب و بد، ارزشی و ضد ارزشی، مقدس و نامقدس تقسیم می‌گردد؛ چنان‌که وسیله نیز به خوب و بد، مشروع و غیر مشروع یا ارزشی و ضد ارزشی تقسیم می‌شود.

برخی می‌خواهند به دیگران کمک نمایند، دست یتیمی را بگیرند، به مظلوم یاری برسانند و به طور کلی، در پی خشنودی خدا هستند؛ این‌ها، از جمله اهداف خوب و پسندیده به شمار می‌رود. در مقابل، عده‌ای نیز در پی هواهای نفسانی، دنیاطلبی و زراندوزی هستند، به عیاشی، جاه‌طلبی و فساد تمایل دارند و خدا را معصیت می‌کنند؛ این‌ها، شماری از اهداف نامقدس و ضد ارزشی می‌باشند.

حال، سؤال این‌جا است که آیا می‌توان به بهانه داشتن هدف خوب و خداپسندانه، از هر راه و وسیله ممکن بهره گرفت؟ آیا هدف خوب، وسیله‌اش را توجیه می‌کند؟ آیا می‌شود قائل شد که کار بد، با هدف خوب ارزشمند می‌گردد؟ عقل و دین حکم می‌کند که هر کار پسندیده‌ای، باید با وسیله خوب انجام شود. با قدم شرک نمی‌توان به جایگاه توحید رسید. با پوشیدن لباس کثیف و لجنی نمی‌توان به پاکی و نظافت نایل شد. متأسفانه، برخی سیاست‌مداران برای دستیابی به اهداف سیاسی خود، به هر وسیله‌ای توسل می‌جویند و از خطوط قرمز اخلاقی، عقلی و شرعی عبور می‌نمایند.

امروزه، سیاست بسیاری از دولت‌مردان، از سنخ سیاست ماکیاولی است. ماکیاول، سیاست‌مدار بزرگ قرن شانزدهم ایتالیا می‌گوید: سیاست، یعنی قدرت و برای کسب قدرت، از هر وسیله‌ای می‌توان بهره گرفت. هر هدفی را می‌توان با هر وسیله‌ای به دست آورد. او در کتاب «شهریار» می‌گوید: پادشاه حق دارد برای رسیدن به مطامع و حفظ قدرت، از هر وسیله و تزویری استفاده کند. شهریار خوب، آن است که تمام رذیلت‌ها را در خدمت قدرت خود به کار گیرد.^۱

۱. جمعی از نویسندگان، بصیرت پرچمداران، مرکز تحقیقات سپاه پاسداران، ص ۲۰۹.

اینک، جای این پرسش است که در مکتب حسینی، رابطه وسیله و هدف چگونه است؟ آیا امام حسین علیه السلام در نهضتی که ایجاد کرد، به منش ماکیاولی عمل کرد؟ یا این که حریم اخلاقی، عقلی و شرعی را رعایت نمود و با حفظ شرایط و ضوابط این حریم‌ها، به نهضت روی آورد؟

نیم‌نگاهی به اهداف قیام امام حسین علیه السلام

اهداف قیام امام حسین علیه السلام از ابعاد مختلف قابل بررسی است که عبارت‌اند از:

۱. در بُعد اجتماعی: اصلاح جامعه

حضرت فرمود: «أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛^۱ من نه از روی خودخواهی و هوسرانی، این حرکت را آغاز می‌کنم و نه برای ایجاد فساد و ستمگری؛ بلکه هدف من از این قیام، اصلاح جامعه اسلامی است.»

حضرت در نامه‌ای که به بزرگان کوفه نوشت، فرمود: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِنًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بَقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛^۲

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر کس زمام‌دار بیدادپیشه را نظاره کند که حرام خدا را حلال و روا می‌سازد، و عهد و پیمان او را می‌شکند و با سبک و روش عادلانه و بشردوستانه پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخالفت می‌ورزد، با این وصف، در برابر آن حاکم ظالم، با گفتار و عملکردش به مخالفت برنخیزد و در راه اصلاح، تلاش نکند، بر خدا است که او را از همان راهی که آن بیدادپیشه را به دوزخ در می‌آورد، به دوزخ درآورد.»

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم والملوک، بیروت: علمی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۳۰۴.

۲. در بُعد دینی: انجام وظیفه دینی و احیای اسلام ناب محمدی

امام حسین علیه السلام و یارانش، به بهای از دست دادن جان خود، در پی احیای دین برآمدند. اما علیه السلام قبل از هجرت از مدینه، در نامه‌ای یادآور شد: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتُشْهِدَ»^۱ هر کس به من پیوندد، کشته خواهد شد.

از این جمله می‌فهمیم که هدف، انجام وظیفه است و از کشته‌شدن باکی نیست؛ بلکه نثار جان در راه خدا، مایه افتخار است.

آن حضرت فرمود: «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسَبِيلَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۲ برای اصلاح در امت جدم به پا خاستم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و روش جدم و پدرم، علی بن ابی‌طالب را ادامه دهم.

در بین راه، کاروان امام حسین علیه السلام در منزل ثعلبیه پیاده شدند. حضرت سر مبارک خود را به زمین نهاد و خوابش گرفت. وقتی بیدار شد، فرمود: «هاتفی را دیدم که می‌گفت: شما به سرعت می‌روید و اجل هم شما را به سرعت سوی بهشت می‌برد.»

فرزندش، علی اکبر علیه السلام گفت: «يَا أَبَاهُ! أَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟ پدر جان! مگر ما بر حق نیستیم؟»

فرمود: «بَلَى يَا بُنَيَّ وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ؛ آری، پسر من. به حق آن خدایی که بازگشت خلق به سوی او است، ما بر حق می‌باشیم.»

علی اکبر علیه السلام عرض کرد: «يَا أَبَاهُ! إِذَنْ لَنَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ؟»^۳ ای پدر! بنابراین، از کشته‌شدن باکی نداریم.

۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، تهران: اعلمی، بی‌تا، ص ۴۸۲.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. همان، ص ۳۶۷.

۳. در بُعد فرهنگی: روشن‌گری و جهل‌زدایی

امام حسین علیه السلام فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَأُيَعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَأَيْتَنَاهِي عَنْهُ؟^۱ آیا توجه ندارید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل خودداری نمی‌گردد؟»

۴. در بُعد سیاسی - اجتماعی: تغییر حکومت و مدیریت حاکم

فرمود: «يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُغْلِنٌ بِالْفِسْقِ وَمِثْلِي لَأَيْبَاعُ مِثْلَهُ؛^۲ یزید، فاسق، شراب‌خوار، قاتل مردم بی‌گناه است و آشکارا فسق و فجور می‌کند. شخصیتی مثل من، با یزید بیعت نخواهد کرد.»

و یا فرموده: «أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَالدَّلَّةِ وَهِيَاهُ لَهٗ ذَلِكُ مِنِّي هِيَاهُ مِنَّا الدَّلَّةُ؛^۳ اینک، این مرد فرومایه بی‌پدر، میان دو چیز پای فشرده است: شمشیر یا ذلت. هیاهات که به ذلت تن دهیم.»

و یا می‌فرماید: «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بِنِ مَعَاوِيَةَ؛^۴ حتی اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد.»

۵. در بُعد اعتقادی: معرفی امامت

یعنی معرفی خاندان نبوت و جایگاه خویش به عنوان امام به جامعه‌ای که حداقل دو نسل دچار گسل شده بود و از نظر فرهنگی - دینی با اسلام ابوسفیانی و اموی آشنا شده بودند. حضرت در این باره فرمود: «فَلَعَمْرِي مَا أَلِإِمَامٌ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ؛^۵ به جانم سوگند! پیشوا کسی است که طبق دستور کتاب خدا رفتار کند و بر مردم حکومت نماید

۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی بن حسین، تحف العقول، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ش، ص ۲۴۵.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

۳. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، بیروت: مؤسسه علمی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۰۰.

۴. همان، ص ۹۹.

۵. شیخ مفید، الإرشاد، قم: مؤسسه آل‌البتیة علیهم السلام، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۹.

و عدل را رواج دهد و خود هم متدین و فرمان‌بر خدا باشد.»
 و نیز فرمود: «وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَأَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ
 الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَالسَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ؛^۱ و ما آل محمد، از این
 عده‌ای که ادعای امامت و ولایت بر شما دارند، شایسته‌تریم که امر ولایت را بر
 عهده بگیریم.»

سؤال: آیا امام حسین علیه السلام برای رسیدن به این اهداف، از هر وسیله‌ای بهره
 می‌برد؟ یا این که فقط از ابزار مجاز استفاده می‌کرد؟

پاسخ: در مکاتب مادی، هدف وسیله را توجیه می‌کند. پیروان مکاتب مادی،
 برای رسیدن به اهداف‌شان به هر وسیله‌ای دست می‌یازند. در سایه چنین مکتبی،
 بنیادهای اخلاقی جامعه فرو می‌ریزد، ارزش‌های انسانی کم‌رنگ می‌شود، آمار
 بزهکاری‌ها فزونی می‌یابد و بشر در گرداب بی‌پناهی و تنهایی گرفتار شده،
 نگرانی و ناامیدی بر سراسر زندگی‌اش سایه می‌گسترند.

اما در مکتب الهی که بر اخلاق و ارزش‌های الهی و انسانی بنا نهاده شده، وضع
 به گونه‌ای دیگر است. در این مکتب، اخلاق، اصل است و هدف، دست‌یابی به
 کمالی است که در تابش آفتاب «وحی» حاصل می‌شود و معیار برتری افراد، فقط
 پرهیزکاری و پای‌بندی آنان به اصول ثابت اخلاقی است. اسلام برای رسیدن به
 اهداف متعالی خود، هر وسیله و روشی را مجاز نمی‌شمارد؛ بلکه برای نیل به
 مقصد، صراط مستقیمی قرار داده که انحراف از آن، مساوی با عدول از هدف
 است.

در اسلام، زمام‌دار با سعادت جامعه سروکار دارد. او می‌خواهد جامعه را اصلاح
 کند؛ اما نه به هر وسیله‌ای. در اسلام، سیاست به معنای قدرت نیست؛ به معنای
 سامان‌دادن امور مردم و هدایت آن‌ها به سوی خیر و صلاح است.

امام حسین علیه السلام هنگام خروج از مدینه و امتناع از بیعت با یزید فرمود: «أَنَا خَرَجْتُ لِطُلُبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ؛^۱ من، برای اصلاح اوضاع امت جدم، رسول خدا، قیام کردم.»

یک مسلمان حق ندارد از وسیله نامشروع برای رسیدن به سعادت استفاده کند؛ اما در سیاست ماکیاولی، می توان از تمام رذایل استفاده کرد؛ چون سعادت، مورد نظر او نیست؛ بلکه هدف او، فقط تحصیل قدرت و حفظ آن است.

دو نمونه سیاست در تاریخ مسلمانان

با وجودی که سیاست اسلامی، سیاست ماکیاولی نیست؛ اما در حوزه خلافت اسلامی، شاهد بروز دو نوع سیاست متضاد هستیم. در یکی تزویر و زیرپا گذاشتن همه خطوط قرمز است که در این جا از آن به «سیاست اموی و ابوسفیانی» یاد می شود و در دیگری، همه آن ضوابط و حدود شرعی و اخلاقی رعایت می شود که از آن به «سیاست نبوی و علوی» یاد می گردد.

۱. سیاست اموی و ابوسفیانی

زامداران اموی که از دوران خلافت عثمان (۲۳ - ۳۵ق) با هدف دستیابی به امارت شام بر مرکب قدرت سوار شدند، در سال ۴۱ق به طور رسمی خلافت اسلامی را تصاحب نمودند. آن ها با بهره گیری از جهل سیاسی مسلمانان شام، بنای حکومتی را نهادند که از بنیان با اسلام ناسازگار بود. دستگاه خلافت اموی که با فتنه انگیزی و تفرقه افکنی شکل گرفته بود، قدرت سیاسی را از امام علی علیه السلام و سپس از امام حسن علیه السلام ربود و در نتیجه، معاویه که از آیین محمدی صلی الله علیه و آله بویی نبرده بود، بر مسند خلافت اسلامی تکیه زد و چهره سیاست اموی و ابوسفیانی را به مردم نمایاند. در این سیاست، هدف، وسیله را توجیه می کند. معاویه، هر

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

جنایتی را برای نیل به حکومت و استواری آن انجام می‌داد؛ به حدی که کشتن مسلمانان، برای او امری آسان شده بود. معاویه، با شیعیان علی بن ابی‌طالب علیه السلام با قساوت و شدت عجیبی برخورد می‌کرد و در حق آنان از هیچ جنایتی دریغ نمی‌ورزید؛ چنان‌که به فرماندهان نظامی خود که آنان را به مناطق مختلف اعزام می‌کرد، دستور می‌داد تا شیعیان را به قتل برسانند.

نمونه‌هایی از جنایات معاویه:

– معاویه، «بُسر بن ارطاة» را به حجاز و یمن فرستاد و به او گفت: «هنگامی که به مدینه رسیدی، اهل مدینه را پراکنده کن و آنچه سر راهت دیدی، نابود ساز و اموال کسانی را که با ما بیعت نکرده‌اند، غارت نما. وقتی وارد مدینه شدی، به آنان بفهمان که به قصد کشتن آنان آمده‌ای و اعلام کن که هیچ گونه عذر و امانی ندارند. چنانچه به هر یک از مناطقی که پیرو علی هستند، رسیدی، مردم را تهدید کن؛ به طوری که خیال کنند راهی برای نجات ندارند. آن‌گاه دست از آزارشان بردار؛ ولی از آنان برای من بیعت بگیر. هر کس را که از بیعت خودداری کرد، به قتل برسان. شیعیان علی را در هر جا که هستند، از دم تیغ بگذران!»^۱

«بُسر» به مدینه و مکه حمله کرد و سی هزار نفر را به قتل رسانید و برخی را هم در آتش سوزاند.^۲

او همچنین، در یمن افراد بسیاری را به خاک و خون کشید که از آن جمله، فرزندان خردسال عبیدالله بن عباس بودند.^۳

– به «ضحاک بن قیس فهری» دستور داد: «به منطقه کوفه برو و هر که را

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت: دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۶ و ۷.

۲. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، قم: دار الهجرة، ۱۳۶۳ش، ج ۳، ص ۳۲.

۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۰؛ مسعودی، مروج الذهب، پیشین، ج ۳، ص ۳۲.

دوست‌دار علی است، به قتل برسان.» ضحاک اموال مردم را غارت کرد و آنان را کشت؛ تا این‌که به «ثعلبیه» رسید. در آن‌جا به یک کاروان حج برخورد کرد و اموال آن‌ها را غارت نمود. در راه حج، نزدیک «قطقطانه» به «عمر بن عمیس بن مسعود» برادرزاده عبدالله بن مسعود، برخورد کرد و او را با عده‌ای از همراهانش کشت.^۱

– «سُمرة بن جندب» را به فرمان‌داری بصره منصوب کرد. این مرد خون‌آشام، در مدت کوتاهی هشت هزار نفر را کشت.^۲

– «سفیان بن عوف عامدی» را به منطقه عراق اعزام نمود و به او گفت: «به عراق حمله‌ور شو و اهل عراق را مرعوب ساز. هر که را دیدی که با تو هم‌عقیده نیست، بکش. به هر آبادی که رسیدی، آن را ویران کن و اموال مردم را نابود ساز؛ چون نابودی و از بین رفتن مال و ثروت برای مردم، مانند قتل، ناگوار، بلکه دردناک‌تر است.»^۳

– «زیاد بن سمیه»، در اواخر عمر خود، اهل کوفه را در دار‌الإماره جمع کرد و آن‌ها را به سبّ علی وادار ساخت. هر کس از این کار ممانعت می‌ورزید، او را می‌کشت و خانه‌اش را ویران می‌ساخت.^۴

۲. سیاست نبوی و علوی

در سیاست نبوی و علوی، حریم عقل، شرع و اخلاق کاملاً رعایت گردیده و اهداف مقدس با ابزار مشروع دنبال می‌شود. در این سیاست، پیروزی حق بر

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۲. طبری، تاریخ الأمم والملوک، پیشین، ج ۶، ص ۱۳۲.

۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، پیشین، ج ۲، ص ۸۵ و ۸۶.

۴. مسعودی، مروج الذهب، پیشین، ج ۳، ص ۳۵؛ ابن اثیر جزیری، علی بن ابی‌کرم، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۷۳.

باطل با شیوه و اسلوب ناصحیح صورت نمی‌گیرد. در این سیاست، کسی نباید با گفتن «هدف، وسیله را توجیه می‌کند»، برای نیل به اهداف عالی، دست به خیانت و ستمگری بزند و حقوق دیگران را ضایع کند.

در این جا به بیان نمونه‌هایی از سیاست صحیح اسلامی در سیره نبوی و علوی و آن‌گاه در مکتب حسینی که برای دست‌یابی به هدف مقدس خویش، هیچ‌گاه از وسیله نادرست بهره نگرفتند، بسنده می‌کنیم.

الف - رعایت خطوط قرمز در سیاست نبوی

خطوط قرمز در سیاست نبوی، عبارت‌اند از:

۱. پرهیز از فرصت‌طلبی در کسب قدرت

گروهی از قوم بنی‌عمر نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و گفتند: ما به تو ایمان می‌آوریم؛ به شرطی که بعد حکومت را به دست ما بدهی. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اگر می‌خواست غیر الهی کار بکند، می‌گفت: فعلاً فرصت را مغتنم بشماریم و در این اوضاع نابسامان و کمی یاران، این‌ها را جذب کنیم؛ ولی فرمود: من قول حکومت بعد از خودم را به کسی نمی‌دهم؛^۱ یعنی آن حضرت حاضر نیست برای بیشتر شدن پیروان خویش، از خطوط قرمز رد شود و در دین کوتاه بیاید.

۲. کوتاه‌نیامدن در مؤلفه‌های دین

عده‌ای از قبیله ثقیف، خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و گفتند: ما می‌خواهیم مسلمان شویم؛ ولی شرایطی داریم؛ از جمله: اجازه بده یک سال دیگر ما این بت‌ها را پرستش کنیم؛ زیرا خواندن نماز، خیلی برای ما سخت است. پس، اجازه بده تا نماز نخوانیم؛ اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شرط آنان را نپذیرفت.^۲

۱. سید بن طاووس، الطرائف، تهران: نشر خیام، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۹۳.

۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم: نشر مطهر، ج ۱۸، ص ۱۰۶.

۳. استفاده نکردن از جهالت مردم به نفع دین

ابراهیم، پسر رسول خدا ﷺ، در هجده ماهگی از دنیا رفت. اندکی پس از مرگ او، خورشید گرفت. مردم گمان کردند که این اتفاق به دلیل فوت ابراهیم است؛ ولی پیامبر ﷺ فوراً مردم را جمع نمود و فرمود: گرفتن خورشید، به جهت مرگ فرزندم نیست.^۱

بدین وسیله، پیامبر ﷺ مردم را از جهل و خرافه‌گرایی برحذر داشت؛ در حالی که اگر همانند سیاستمداران مکاتب مادی می‌بود، این فرصت را غنیمت می‌شمرد و از جهالت مردم سوء استفاده می‌کرد و علاقه ناروای آنان را می‌ستود تا پایگاه خود را تقویت نماید یا این که دست‌کم چیزی نمی‌گفت.

ب - رعایت خطوط قرمز در سیاست علوی

امام علی علیه السلام به جهت این که از خطوط قرمز دینی و اخلاقی عبور نمی‌کرد، مدام مورد انتقاد قرار می‌گرفت. حضرت در برابر این انتقادات فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ لَأَ كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ كُنْتُ مِنْ أَهْلِ النَّاسِ أَلَا إِنَّ لِكُلِّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَ لِكُلِّ فُجْرَةٍ كَفْرَةٌ أَلَا وَ إِنَّ الْغَدْرَ وَ الْفُجُورَ وَ الْخِيَانَةَ فِي النَّارِ؟^۲ ای گروه مردم! اگر عهدشکنی بد نبود، من سیاست‌مدارترین مردم بودم. آگاه باشید که هر عهدشکنی تباه‌کاری است و هر تباه‌کاری ناسپاسی. بدانید که بی‌وفایی، تباه‌کاری و خیانت در آتش است.» اما نمونه‌هایی از پاس‌داشت حریم دین و اخلاق در سیاست علوی به این شرح است:

۱. خودداری از دروغ برای تصاحب حکومت

عمر دستور داد که بعد از من، شورایی شش نفره تشکیل دهید. این شورا به هر کسی که رأی داد، او بر مسند حکومت بنشیند. از این رو، خطاب به امام علی علیه السلام

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تهران: اسلامیه، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۶۳.

۲. صبحی صالح، نهج البلاغه، تهران: دار الأسوه، ۱۴۱۵ق، خ ۲۰۰.

گفتند: شرط شورا این است که به هر چه خدا، رسول، ابوبکر و عمر گفته‌اند، باید پای‌بند باشی. امام علیه السلام فرمود: هر چه خدا و رسولش گفته‌اند، می‌پذیرم؛ ولی هر چه ابوبکر و عمر گفته‌اند، نه. ولی عثمان گفت: من این شرط را قبول می‌کنم. گفتند: پس، حکومت به دست عثمان باشد.^۱

برخی به علی علیه السلام گفتند: یک دروغ می‌گفتی و حکومت را به دست می‌آوردی. بعد، سیاست خود را دنبال می‌کردی. ایشان در پاسخ فرمود: یک دروغ هم نمی‌گویم؛ حتی اگر دوازده سال حکومت را از دست بدهم.

۲. طرد سیاست تزویر برای تثبیت حکومت

مغیره بن شعبه در آغاز خلافت امیر مؤمنان علیه السلام به حضرت پیشنهاد کرد که من عقیده‌ام این است: فعلاً معاویه را تثبیت کنید، بگذارید خیالش راحت بشود؛ همین که اوضاع آرام شد، از کار برکنارش کن. حضرت فرمود: من، چنین کاری نمی‌کنم.^۲

برای این‌که اگر بخواهد معاویه را، هرچند برای مدتی کوتاه تثبیت کند، معنایش این است که معاویه را، در همان مدت موقت صالح دانسته است؛ در حالی که حضرت هیچ‌گاه او را صالح نمی‌دانست.

۳. مقابله به مثل نکردن در ماجرای بستن آب به روی دشمن

در جنگ صفین، اصحاب معاویه «شریعه»، یعنی محلی را که می‌شد از آنجا آب برداشت، گرفتند و آب را بر سپاه علی علیه السلام بستند. حضرت دستور حمله را صادر کرد و شریعه را گرفتند. برخی اصحاب گفتند: ما مقابله به مثل می‌کنیم. اجازه نمی‌دهیم این‌ها آب بردارند. اما علی علیه السلام فرمود: ولی من این کار را نمی‌کنم؛ چون خداوند آب را برای کافر و مسلمان قرار داده. این کار، از شهادت و مردانگی به

۱. صبحی صالح، شرح نهج البلاغه، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲. پاینده، ابوالقاسم، ترجمه تاریخ طبری، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵ش، ج ۶، ص ۲۳۴۱.

دور است. اگر آن‌ها چنین کردند، شما نکنید.^۱
آری، علی علیه السلام نمی‌خواهد پیروزی را به بهای یک عمل ناجوانمردانه به دست بیاورد.

۴. نگذشتن از عدالت اقتصادی، برای تثبیت حکومت

گروهی از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام در صفین مشاهده کردند هر که به معاویه می‌پیوندد، معاویه او را گرامی می‌دارد و اموال بسیاری در اختیارش می‌گذارد. به حضرت پیشنهاد شد که این اموال را بده و افراد ممتاز را دریاب و به آن‌ها که می‌ترسی مخالفت کنند، امتیاز بده تا حکومت تثبیت و مخالفان سرکوب شوند. آن‌گاه آن عدالت و مساواتی را که در نظر داری، اجرا نما.

حضرت در برابر این پیشنهاد فرمود: آیا برآیند که مرا وادارید تا پیروزی را به بهای ستم بر کسانی که مسئولیت سرپرستی‌شان بر دوشم سنگینی می‌کند، به چنگ آورم؟ به خدا سوگند! تا روزگار در گردش است و ستارگان آسمان پیاپی هم روان‌اند، من به دور چنین ناروایی نمی‌گردم. اگر این مال، ثروت شخصی من بود، در پخش آن برابری را پاس می‌داشتم؛ چه رسد که مال، مال مردم است.^۲

۵. رعایت اخلاق و حیا در جنگ با عمرو بن عاص

روزی در نبرد صفین، علی علیه السلام آمد و فریاد زد: معاویه! چرا این همه مردم مسلمان را به کشتن می‌دهی؟ خودت بیا با یکدیگر نبرد کنیم تا کار به پایان برسد. روشن بود که معاویه در نبرد تن‌به‌تن با امام علی علیه السلام شکست می‌خورد و کشته می‌شد. عمرو عاص گاهی سربه‌سر معاویه می‌گذاشت و می‌گفت: راست می‌گویدی، تو هم لباس رزم بپوش و به جنگ با علی برو. معاویه از نبرد با امام طفره رفت؛ اما

۱. همان، ص ۲۵۱۳؛ منقری، نصر بن مزاحم، بیکار صفین، ترجمه: پرویز اتابکی، تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶ش، ص ۲۶۴.

۲. صبحی صالح، نهج البلاغه، پیشین، خ ۱۲۶.

توانست با نیرنگ، عمرو عاص را به جنگ بفرستد. عمرو عاص، سلاح برگرفت و لباس جنگی بر تن کرد و مبارز طلبید و گفت:

يا قَادَةَ الْكُوفَةِ مِنْ اَهْلِ الْفِتَنِ اَضْرِبُكُمْ وَلَا اَرى اَبَا الْحَسَنِ

«ای سران کوفه که اهل فتنه‌اید، شما را با شمشیر می‌زنم و ابوالحسن را نمی‌بینم.»
امیر مؤمنان علیه السلام به صحنه نبرد آمد. عمرو عاص نفهمید که او علی علیه السلام است. حضرت نزدیک شد و فرمود:

«اَنَا الْاِمَامُ الْقُرَشِيُّ الْمُؤْتَمَنُ؛ مَنْ اَمَامَ قُرَشِيٍّ مُؤْتَمَنٌ.»

عمرو عاص خودش را باخت و شروع به فرار کرد. امیر مؤمنان او را تعقیب کرد، شمشیری به او زد. او از روی اسب پرید و فوراً کشف عورت کرد؛ چون می‌دانست علی مردی نیست که با یک آدم این‌چنینی مواجه شود. حضرت رو برگرداند و رفت. معاویه تا آخر عمر می‌گفت: عمرو عاص تو شفیع خوبی پیدا کردی؛ در همه دنیا، من یک نفر را پیدا نمی‌کنم که شفיעی به این مقدسی پیدا کرده باشد!^۱

علی علیه السلام، امام پاکان و پاکی‌ها بود؛ مردی نبود که حتی برای کشتن کسی مثل عمرو عاص، از مسیر حق منحرف شود. در لحظه رویارویی با دشمن نیز دست از مکارم اخلاق بر نمی‌داشت.

ج - رعایت خطوط قرمز در نهضت حسینی

سیاست امام حسین علیه السلام نیز در واقع، ادامه همان سیاست نبوی و علوی بوده است. از این رو، حضرت به هیچ عنوان خود را مجاز نمی‌دید که برای دستیابی به اهداف عالی خویش، از خطوط قرمز بگذرد؛ از باب نمونه، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة، بیروت: دار الکتب الإسلامی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۲۴۷.

۱. استواری در عهد و پیمان با دشمن

بین سیاستمداران، عهدشکنی رایج است؛ ولی امام حسین علیه السلام در دوران حیات معاویه، به پیمان صلح امام مجتبی علیه السلام وفادار ماند و با رد درخواست‌هایی که از او برای نقض صلح و قیام بر ضد معاویه صورت می‌گرفت، همواره از پیمان‌شکنی خودداری می‌ورزید.

پس از شهادت حجر بن عدی، کوفیان از حضرت خواستند تا قیام مسلحانه را رهبری نماید؛ اما حضرت آن را نپذیرفت و فرمود: میان ما و معاویه، عهدی است که وجدان من اجازه نمی‌دهد آن را نقض کنم. بنابراین، تا معاویه زنده است، من بر عهد خویش پایدارم و چون درگذرد، من در باره اقدام خود تجدید نظر خواهم کرد.^۱

۲. غافل‌گیرانه نکشتن ابن زیاد

مسلم بن عقیل، نماینده حضرت، می‌توانست با زیر پا گذاشتن یک اصل دینی، عبید الله بن زیاد را بکشد؛ اما نکشت.

مسلم در منزل هانی ساکن شد و شیعیان، پنهانی با وی ملاقات می‌کردند. شریک بن اعور نیز به منزل هانی وارد و در آنجا بیمار شده بود. به شریک گفتند: عبیدالله بن زیاد میل دارد از شما عیادت کند. شریک به مسلم گفت: هنگامی که ابن زیاد وارد اطاق شد و نشست، فوراً وارد شو و او را به قتل برسان. ابن زیاد وارد شد؛ ولی مسلم اقدامی نکرد. پس از این‌که ابن زیاد از منزل هانی خارج شد، شریک گفت: چرا اقدام نکردی؟ مسلم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الْإِيمَانَ قَيْدُ الْفِتْكَ»^۲ همانا ایمان، مانع ترور است (مسلمان، به طور ناگهان و بدون اطلاع، کسی را نمی‌کشد).»

۱. دینوری، الأخبار الطوال، قاهره: منشورات شریف رضی، ۱۹۶۰م، ص ۲۲۴.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، ۱۴۱۷ق، ص ۲۲۲.

۳. نهضت بر پایه تکلیف شرعی

امام حسین علیه السلام در مسیر حرکت به کوفه، در بین راه با فرزدق شاعر برخورد کرد و پرسید: از مردم کوفه چه خبر؟ فرزدق گفت: «سَأَلْتُ الْخَبِيرَ قُلُوبَ النَّاسِ مَعَكَ وَ أَسْيَافُهُمْ عَلَيْكَ وَالْقَضَاءُ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَاللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ؛ از شخص آگاهی پرسیدی. من خوب آنان را می‌شناسم. دل‌های مردم، با شما است؛ اما شمشیرهای‌شان بر علیه شما است و قضا و قدر الهی، از آسمان نازل می‌شود و خداوند آن گونه که بخواهد، خواهد شد.»

اما حسین علیه السلام در پاسخ به او فرمود:

«صَدَقْتَ لِلَّهِ الْأَمْرُ وَكُلَّ يَوْمٍ رَبُّنَا هُوَ فِي شَأْنِ إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَتَحَمَدُ اللَّهُ عَلَى نِعْمَائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى آدَاءِ الشُّكْرِ وَإِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَبْعُدْ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نِيَّتَهُ وَالتَّقْوَى سَرِيرَتَهُ؛^۱ راست گفתי. کار به دست خدا است. او، هر روزی در کاری است. پس، اگر به آنچه ما می‌خواهیم و به آن خوشنودیم (پیروزی ظاهری بر دشمن)، قضای الهی فرود آید، در این صورت، ما خداوند را برای نعمت‌هایی که به ما عنایت کرده است، سپاس‌گزاریم و او خود نیروی شکرگزاری‌اش را عنایت کند و اگر قضای الهی به دل‌خواه ما نشد، پس به دور نیست از خواسته آن کسی که نیتش حق باشد و پرهیزکاری پیشه کند.»

۴. خودداری از وانمودکردن پیروزی بر دشمن

در جنگ‌ها و نهضت‌ها، دروغ‌گویی و وانمودکردن پیروزی خود و شکست دشمن، امر پذیرفته‌شده‌ای است؛ اما امام حسین علیه السلام به هیچ عنوان به این سمت حرکت نکرد. در مسیر راه کربلا، به امام حسین علیه السلام خبر دادند که مسلم بن عقیل را کشتند. ارباب‌های حکومت در مردم اثر گذاشت، او را رها کردند و دست از بیعت با او برداشتند. مسلم، تنها ماند و مأموران حکومت او را گرفتند و به

۱. شیخ مفید، الإرشاد، پیشین، ج ۲، ص ۶۷.

شهادت رساندند.

امام حسین علیه السلام فرمود: «أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّهُ قَدْ أَتَانَا خَبْرٌ فَطِيعٌ قَتَلَ مُسْلِمَ بْنِ عَقِيلٍ وَهَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَقْطَرٍ وَقَدْ خَذَلْنَا شِيعَتَنَا فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ غَيْرَ حَرْجٍ لَيْسَ عَلَيْهِ ذِمَامٌ؛^۱ خبر ناراحت کننده‌ای به ما رسیده است و آن کشته شدن مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر است. همانا شیعیان ما دست از یاری مان کشیده‌اند. پس، هر که می‌خواهد، بازگردد و عهد و سرزندی از ما بر او نیست.»

۵. غافل گیرانه نکشتن شمر

صبح عاشورا، شمر بن ذی الجوشن - که شاید در بدسرشتی در دنیا نظیری نداشته باشد - قبل از شروع جنگ، از پشت خیمه‌ها آمد تا دست به جنایتی بزند؛ ولی نمی‌دانست که امام حسین علیه السلام پیش‌تر در این باره چاره‌اندیشی کرده و دستور داده خیمه‌ها را نزدیک هم به شکل خط منحنی در بیاورند و پشت آن‌ها نیز یک خندق حفر کنند و مقداری نی خشک در آنجا بریزند و آتش بزنند تا دشمن نتواند از پشت سر به آن‌ها حمله‌ور شود. از این رو، وقتی شمر آمد و با این وضع مواجه گردید، ناراحت شد و به آن حضرت اسائه ادب نمود.

یکی از اصحاب امام گفت: یا ابا عبدالله! اگر اجازه بدهید، الآن با یک تیر او را از پا در آورم.

حضرت فرمود: نه.

او گمان کرد که ایشان توجه ندارد که شمر چه آدم خبیثی است. از این رو، گفت: ای فرزند رسول خدا! من او را می‌شناسم و می‌دانم چه انسان بدکاری است.

امام فرمود: می‌دانم.

گفت: پس چرا اجازه نمی‌دهید؟

حضرت فرمود: من نمی‌خواهم شروع‌کننده جنگ باشم. تا زمانی که آن‌ها دست به جنگ و خون‌ریزی نزنند، من آغازگر جنگ نخواهم بود.^۱

۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.